**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 019– 12 /08/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## مؤید قرائت «کِمِّه» در روایت سکونی

در جلسه گذشته درباره قرائت صحیح روایت سکونی بحث شد که آیا تعبیر «کِمِّه» صحیح است یا تعبیر «کُمِّه»؟ مشابه این روایت نیز در جعفریات وارد شده بود. مشابه تعبیر موجود در این دو روایت، در روایات عامه وجود دارد که مؤید این مطلب است که قرائت «کِمِّه» صحیح است. روایت عمرو بن شعیب به صورت مفصّل در سنن کبری بیهقی؛ ج 9 ص 603 آمده که به صورت مختصر در مصنّف ابن ابی شیبه؛ ج 4 ص: 294 نقل شده است:

عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال: سمعت رجلا من مزينة يسأل النبي صلی الله علیه (و آله) و سلم عن الثمار ما كانت في أكمامها فقال: من أكل بفيه ولم يتخذ خبنة فليس عليه شيء

«خُبنه» به معنای این است که در جیب و دامنش قرار ندهد و آن را حمل نکند.

تعبیر دیگری که مفصّل تر و به روایت سکونی نزدیک تر است، نقل سنن بیهقی است:

سمعت رجلا من مزينة سأل رسول الله صلی الله علیه (و آله) و سلّم وأنا أسمع عن الضالة فذكر الحديث قال ثم سأله عن الثمار يصيبه الرجل قال ما أخذ في أكمامه يعني رؤوس النخل فاحتمله فثمنه ومثله معه وضرب نكال

«فثمنه و مثله معه» شبیه تعبیر «یغرّم مرتین» است که در روایت سکونی وارد شده بود. ممکن است عطف تفسیر باشد به این صورت که ضامن مثل یا قیمت است. «ضرب نکال» نیز شبیه «یعزّر» در روایت سکونی است. بنده حدس می زنم که اصل عبارت به این صورت بوده و در روایت سکونی به «مرتین» نقل به معنا شده است ولی در نقل جعفریات «مرتین» وجود ندارد. بدین صورت که اصل تعبیر مانند نقل سنن بیهقی بوده و دو نوع برداشت اتفاق افتاده است. برداشت جعفریات اصل ضمان بوده و برداشت سکونی دو ضمان بوده است.

در ادامه نقل سنن بیهقی آمده است: وما كان في أجرانه فأخذ ففيه القطع إذا بلغ ذلك ثمن المجن وإن أكل بفيه ولم يأخذ فيتخذ خبنة فليس عليه شيء«المجن» به معنای زره است که ثمن آن حدّ قطع است.

## بررسی روایات مانعه حق الماره

آیا روایاتی که منع کردند ناظر به حق الماره هستند یا ناظر به مطلب دیگری هستند؟

به نظر می رسد غالب یا تمام روایاتی که به عنوان روایات مانعه مطرح شدند، یا ظهور در منع از حق الماره ندارند و یا در صورت وجود ظهور، این ظهور قوی نیست و می توان به نحوی دیگر آنها را معنا کرد. در توضیح باید گفت:

از مجموع روایات عامه و خاصه استفاده می شود، اموری غیر از حق الماره مطرح بوده که توهم جواز استفاده از مال غیر را ایجاد کرده است. این روایات می تواند برای نفی این امور باشد. به صورت فهرست وار این امور تصور شده، ذکر می شود:

1. شخص حق دارد مقدار کمی از ثمر بخورد و استفاده از ثمار به مقدار کم بدون اذن مالک مانعی ندارد.
2. شخص گرسنه حق استفاده از ثمر را دارد و نیازی به اذن مالک نیست.
3. مسافر می تواند از ثمر استفاده کند به این معنا که به علت مرسوم بودن پذیرایی از مسافران، اذن تعلیقی موجود برای جواز اکل کفایت می کند.
4. در جایی که در باغ یا بستان، کارگر یا غلامی حاضر است و کارگر یا غلام اجازه تصرّف در باغ را بدهد، اکل با اذن کارگر یا غلام جایز است و نیازی به اذن مالک نیست.

برخی از امور دیگر نیز وجود دارد که در بازخوانی روایات بیان خواهد شد.

### نظارت برخی روایات به نفی جواز اکل یسیر بدون اذن مالک

بسیاری از این روایات در مقام بیان این نکته است که این نوع موارد، مجوّز جواز استفاده از بستان نیست و ارتباطی به نفی حق الماره ندارد. به عنوان مثال در روایت مروک بن عبید آمده است:

الرَّجُلُ يَمُرُّ عَلَى قَرَاحِ الزَّرْعِ يَأْخُذُ مِنْهُ السُّنْبُلَةَ قَالَ لَا قُلْتُ أَيُّ شَيْ‏ءٍ السُّنْبُلَةُ قَالَ لَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ يَمُرُّ بِهِ يَأْخُذُ مِنْهُ سُنْبُلَةً كَانَ لَا يَبْقَى شَيْ‏ءٌ.[[1]](#footnote-1)

چنانچه مرحوم صاحب قاموس در النجعه بیان کرده، باید به جای «السنبله»، «سنبله» صحیح باشد. در این روایت بیان شده که اگر قرار باشد هر کس یک سنبله بردارد، چیزی باقی نمی ماند. این روایت ناظر به این است که انسان نمی تواند بدون اذن مالک مقدار یسیر را نیز تصرّف کند. این تعلیلات در مقام بیان این است که اجازه شارع مقدس در استفاده های یسیر منشأ استفاده کردن همگان شده و همین باعث آن است که چیزی برای صاحب مال باقی نماند. در حقیقت این استدلال اشاره دارد که اصل برخی از امور مانند استفاده یسیر به تنهایی محذوری ندارد اما باز شدن باب آن باعث می شود مالک متضرّر شود. پس شارع دوست دارد باب این امور بسته شود و کسی به خودش اجازه ندهد و لو به مقداری یسیر در مال غیر تصرّف کند.[[2]](#footnote-2)

### نظارت برخی روایات به نفی جواز اکل به صرف گرسنگی

بحث دیگر گرسنه بودن است که آیا گرسنه می تواند از ثمر استفاده کند؟ این مطلب هم در روایات ما به آن اشاره شده و هم در روایات عامه. از مجموع روایات استفاده می شود اگر گرسنگی به حد ضرورت برسد و نتواند از محصولاتی که روز زمین ریخته استفاده کند، این گرسنگی مجوّز استفاده از میوه های درخت است و در غیر اینصورت جایز نیست.

در برخی از روایات بحث اشاره شده در جایی که دیوار کشیده شده، حق الماره ثابت نیست و نمی توان از میوه های بستان استفاده کرد. نحوه تأثیر دیوار در ثبوت حق الماره نکته ای است که در آینده در این باره بحث خواهیم کرد و ممکن است در تفسیر روایات نقش داشته باشد.

یکی از روایات، روایت یونس عن بعض رجاله است:

عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالْبُسْتَانِ وَ قَدْ حِيطَ عَلَيْهِ أَوْ لَمْ يُحَطْ عَلَيْهِ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهِ وَ لَيْسَ يَحْمِلُهُ عَلَى الْأَكْلِ مِنْ ثَمَرِهِ إِلَّا الشَّهْوَةُ وَ لَهُ مَا يُغْنِيهِ عَنِ الْأَكْلِ مِنْ ثَمَرِهِ وَ هَلْ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ مِنْ جُوعٍ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَأْكُلَ وَ لَا يَحْمِلُهُ وَ لَا يُفْسِدُهُ.[[3]](#footnote-3)

این روایت تعمیم دارد و صورت های مختلف را سوال کرده است. در انتهای روایت از این صورت سوال شده که آیا شخص گرسنه، می تواند از ثمر بخورد؟ در این روایت، سائل ناظر به دو مطلب است:

آیا به صورت مطلق می تواند از ثمر بخورد؟

در صورت تجویز اکل به صورت مطلق، دیگر موضوع سوال «من جوع» منتفی می شود اما سوال دیگری وجود دارد که شخصی که مارّ نیست ولی گرسنه است، آیا می تواند برای سدّ جوع از میوه استفاده کند؟

در روایتی که از منابع عامه خوانده شد، رافع بن عمرو در پاسخ به پیامبر صلی الله علیه و آله که از علت اکل پرسش کرد می گوید: گرسنه بودم و به همین دلیل از نخل استفاده کردم. حضرت ص فرمود: برای رفع گرسنگی لازم نیست از خرمای روی نخل استفاده کنی و می توانستی از خرماهای روی زمین بخوری.[[4]](#footnote-4)

پس یکی از سوالات این است که آیا گرسنگی مجوز اکل از درخت می شود؟ این روایت بیان می کند: تا زمانی که گرسنگی به حد ضرورت نرسیده، مجوز نمی شود.

در روایت مسعده بن زیاد آمده است:

هارون بن مسلم عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ سُئِلَ عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا حولهم حَلَالٌ. فَقَالَ: «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ. وَ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الضَّرُورَةِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُبْنَى عَلَى حَدَائِقِ النَّخْلِ وَ الثِّمَارِ بِنَاءٌ لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْهَا كُلُّ أَحَد[[5]](#footnote-5)

این روایت ناظر به قضیه خارجیه است که افراد اکل را مجاز می دانستند و از ثمر استفاده می کردند. روشن نیست در این قضیه خارجیه، وجه اکل از ثمر به عنوان مارّ باشد و می تواند ناظر به این باشد که به هنگام گرسنگی از میوه می خوردند یا اکل به مقدار یسیر را مجاز می دانستند. در این روایت بیان شده: تا زمانی که به حد ضرورت نرسیده، مجاز نیست و نفس جوع و یسیر بودن اکل، مجوّز نیست.

مفهوم قید «اذا کان علیها فناء محاط» این است که در صورت نبود فناء محاط، اکل جایز است. فناء محاط به معنای ظلّ حائط و سایه ای است که بر اثر دیوار ایجاد شده است. این قید را می توان به دو نحو معنا کرد:

1. نبود دیوار یا تخریب دیوار، اماره عرفی بر اجازه مالک است. پس «اذا کان علیه فناء محاط» کنایه از عدم رضایت است.
2. این قید ناظر به حق الماره است و بیان می کند: حق الماره در جایی که مالک نهی کرده یا اماره بر نهی مالک وجود دارد، ثابت نیست. یکی از شرایطی که برای حق الماره ذکر شده، نبود نهی مالک است. ممکن است گفته شود: فناء محاط اماره عرفی بر عدم رضایت مالک است.

بنابر احتمال اول، این قید در مقام اثبات حق الماره نیست و ناظر به این است که در صورت عدم اماره بر رضایت، تصرّف جایز نیست. اما بنابر احتمال دوم، گفته می شود: حق الماره وجود دارد اما شرط آن این است که اماره بر عدم رضایت و کراهت مالک وجود نداشته باشد.

پس روشن نیست این روایت ناظر به حق الماره باشد.

### نظارت برخی روایات به نفی جواز اکل با اذن اجیر و مملوک

روایتی که به عنوان روایت ابن مسلم مطرح شده، این بود:

عن ابن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: وَ لَيْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْ ثَمَرِ بُسْتَانٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُضْطَرّاً قُلْتُ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي الْبُسْتَانِ الْأَجِيرُ وَ الْمَمْلُوكُ قَالَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِه‏[[6]](#footnote-6)

بیان شد: انتساب این روایت به ابن مسلم و همچنین اینکه روایت از امام صادق علیه السلام باشد، ثابت نیست.

این روایت ارتباطی به مارّ ندارد و عنوان آن این نیست که مارّ نمی تواند استفاده کند. در این روایت بیان شده: شرط استفاده از ملک غیر، اذن صاحبش است و ناظر به تصرفاتی است که بدون اذن مالک انجام می شده است. این تصرّفات می تواند تصرّفات یسیره باشد، می تواند تصرّفات ناشی از گرسنگی باشد، می تواند تصرّفات ناشی از اذن تعلیقی باشد به این معنا که اگر مالک بود، اذن می داد هر چند اذن فعلی وجود ندارد. در این روایت مضطرّ استنثا شده، چنانچه در سایر روایات خاصه و روایات عامه نیز برای مضطرّ تجویز شده است. شاید از مجموع روایات استفاده شود که اکل مضطرّ ضمان ندارد چنانچه در هیچ یک از روایات، ضمان مضطرّ مطرح نشده است.

پس معلوم نیست روایت ناظر به نفی حق الماره باشد و چون در مقام بیان حق الماره نیست، اطلاقی نیز نسبت به حق الماره ندارد. شرط استفاده تعمیم از اطلاق در مقام بیان بودن است و در مقام بیان بودن روایت از ناحیه حق الماره روشن نیست و به همین دلیل روایت اجمال دارد و دلالتی بر نفی حق الماره ندارد. ذیل روایت سوال شده که در بستان کارگر یا غلامی وجود دارد. این سوال برای این است که اکل با اجازه کارگر یا غلام جایز است؟ حضرت علیه السلام بیان می کند: این افراد حق اجازه دادن ندارند و باید مالک اذن بدهد و مجرّد اذن شخصی که در باغ با اجازه مالک کار می کند، برای اکل کافی نیست.

با این توضیحات روشن می شود که روایت محمد بن علی بن الحلبی هیچ ارتباطی به حق الماره ندارد:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبُسْتَانِ يَكُونُ عَلَيْهِ الْمَمْلُوكُ أَوْ أَجِيرٌ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْبُسْتَانِ شَيْ‏ءٌ فَيَتَنَاوَلُ الرَّجُلُ مِنْ بُسْتَانِهِ فَقَالَ إِنْ كَانَ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَا يَمْلِكُ مِنَ الْبُسْتَانِ شَيْئاً فَمَا أُحِبُّ أَنْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئاً.[[7]](#footnote-7)

قید اجیر و مملوک برای بیان این نکته است که آیا با اجازه اجیر و مملوک که مالک بستان نیستند، تصرف صحیح است؟ امام علیه السلام در پاسخ می فرماید: اگر هیچ گونه حقی در باغ ندارد، اذن آنها کافی نیست.

اجازه افرادی مثل پسر صاحب باغ یا مباشر صاحب باغ و وکیل تام الاختیار که نوعا اختیار این نوع تصرّفات را دارند، برای جواز اکل کافی است اما اجازه افرادی مانند غلام و کارگر که چنین اختیاری ندارند، مجوّز اکل نیست.

در این روایت از مجاز بودن تصرّفات متعارف سوال شده و معلوم نیست ناظر به اکل الماره باشد. در نتیجه، پیش زمینه هایی وجود دارد که از آنها پرسش شده است و در آن مرور قید نشده است.

### نظارت برخی روایات به صورت حمل

با این توضیحات روشن شد تنها روایتی که می توان برای نفی حق الماره به آن استدلال کرد، روایت علی بن یقطین است:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً وَ يَأْكُلَ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ وَ كَيْفَ حَالُهُ إِنْ نَهَاهُ صَاحِبُ الثَّمَرَةِ أَوْ أَمَرَهُ الْقَيِّمُ و لَيْسَ لَهُ وَ كَمِ الْحَدُّ الَّذِي يَسَعُهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ قَالَ لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئاً.[[8]](#footnote-8)

در این روایت «یمرّ» وجود دارد و ممکن است گفته شود ناظر به حق الماره است.

اما به نظر می رسد این روایت نیز ناظر به حق الماره نباشد. در این روایت بیان شده: «ایحلّ له ان یتناول منه شیئا» شیئا می تواند سوال از اکل یسیر باشد و در ذیل نیز از حدّ اکل در صورت جواز اکل یسیر، سوال کرده است. درباره تصرّف یسیر نیز پرسش شده که آیا با نهی مالک جواز اکل یسیر سلب می شود؟ «امره القیم» نیز ناظر به این است که آیا با اجازه قیّمی که اختیار دار نیست، اکل جایز است؟

این روایت تا حدودی ظهور در نفی حق الماره دارد اما ممکن است از دو جهت، استدلال به آن مخدوش باشد:

1. ممکن است «شیئا» ناظر به شیء یسیر باشد و امام علیه السلام بیان می کند: تا اذن مالک نباشد، تصرف در ملک غیر حتی به مقدار یسیر نیز جایز نیست.
2. همچنانچه در جلسه قبل اشاره شد، ممکن است مراد از «یتناول» اخذ کردن و برداشتن و همراه بردن باشد. در روایات عامه از حمل به اخذ تعبیر شده است به این صورت که «ما اکل بفیه» اشکال ندارد و «ما اخذه» اشکال دارد. پس «یتناول» می تواند به معنای اخذ و بیرون بردن باشد و در این روایت بیان می کند که حمل جایز نیست. حتی اگر «یتناول» و «یأخذ» ظهور در اکل الماره داشته باشد، حمل آنها بر حمل و بردن بسیار آسان است. پس ظهور این روایت در نفی حق الماره به حدی قوی نیست که مانع چنین حملی شود.

در نتیجه، اگر روایتی ظهور در منع حق الماره داشته باشد این روایت است ولی ظهور این روایت به حدی قوی نیست که بتوان آن در مقابل روایات صریح حق الماره بدان استدلال کرد. مرحوم شیخ نیز این روایت را حمل بر صورت اکل کرده است: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: قَوْلُهُ ع لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئاً مَحْمُولٌ عَلَى‏ مَا يَحْمِلُهُ مَعَهُ فَأَمَّا مَا يَأْكُلُهُ فِي الْحَالِ مِنَ الثَّمَرَةِ فَمُبَاح‏

خلاصه آنکه، روایت ناظر به امری است که در تمام محصولات وجود دارد و آن این است که آیا می تواند به مقدار کم اخذ کند؟ همین موجب تضعیف نظارت روایت به بحث حق الماره است هر چند در آن تعبیر «یمرّ» وارد شده اما روشن نیست ناظر به حق الماره باشد.

### نظارت برخی روایت به نفی جواز اکل به واسطه اذن تعلیقی

در برخی از روایات عامه بیان شده که مسافر می تواند از ثمر بخورد. امکان دارد نکته مسافر این باشد که به علت مرسوم بودن پذیرایی از مسافر، برای مسافر این توهم شده که اگر مالک بود به من اجازه می داد و این اذن تقدیری باعث می شود حق اکل داشته باشد. «باذن صاحبه» در این روایات نیز دالّ بر این است که اذن تقدیری کافی نیست و باید اذن فعلی باشد حال چه به صورت صریح اذن داده شده باشد چه اماراتی بر اذن فعلی وجود داشته باشد. چنانچه بیان شد: مفهوم روایت مسعده به زیاد به جواز اکل از باغ هایی که دیوار ندارد، می تواند ناظر به این باشد که در جایی که اماره بر اذن وجود دارد، تصرّف جایز است.

صاحب قاموس الرجال بیان کرده بود: أنّه يمكن حملهما على ما إذا رضي المالك و أذن عموما[[9]](#footnote-9)

ایشان روایات ثبوت حق الماره را بر فرض رضایت مالک و اذن او حمل کرده است. معنایی که ایشان بیان کرده، به حسب ظاهر بدوی وجهی ندارد و واضح است در صورتی که مالک اذن داده، تصرّف جایز است و توهم عدم جواز با اذن مالک وجود ندارد که راوی سوال کند. ظاهرا مراد ایشان چیز دیگری است و تعبیر بدی به کار برده است. مراد ایشان آن است در جایی که اماره ای مثل خراب کردن دیوار بر اذن مالک وجود داشته باشد، تصرّف جایز است. چنانچه ایشان به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به تخریب دیوار استشهاد کرده که رضایت مالک وجود داشته است. مثال دیگر برای اماره بر اذن، خانه هایی که سر درب آنها پرچم عزا زده شده و در خانه باز است. این دعوتی عمومی برای شرکت در مراسم عزاست. با وجود دعوت عام، ممکن است توهم شود دعوت عام کافی نیست و باید دعوت خاص وجود داشته باشد. چنانچه ممکن است با وجود اماره بر اذن، توهم شود تصرّف جایز نیست. در این روایات بیان می شود: وجود اماره برای جواز تصرّف کافی است. تخریب دیوار به هنگام رسیدن محصول نیز اماره عرفی بر جواز استفاده از محصولات تلقی می شده است.

به هر حال، گاهی اماراتی بر اذن وجود دارد که در اینصورت تصرف جایز است. اما در صورتی که اماره وجود ندارد و صرف احتمال جواز باشد و تصرّف از روی سهل انگاری و بی اهمیتی باشد، دلیلی بر جواز تصرّف وجود ندارد. همچنانچه بیان شد: روایات مانعه ناظر به نفی سهل انگاری هایی است که بدون وجود اماره بر اذن، می گویند مالک راضی است ودر ملک او تصرّف می کنند. در برخی از روایات عامه نیز به این نکته اشاره شده که شنبه آنها را خواهیم خواند.

تقریبا اصل ثبوت حق الماره بسیار روشن است و روایات مثبت واضح است. بیشتر باید درباره شرایط و قیود آنها صحبت کرد که برخی از مناقشات و استدلالات مطرح شده در این بحث را با سرعت طرح خواهیم کرد.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص385.](http://lib.eshia.ir/10083/6/385/) [↑](#footnote-ref-1)
2. در کلیپی، شهید بهشتی با مرحوم آقای مشکینی درباره بحث شکنجه در مجلس خبرگان مباحثه می کردند، شهید بهشتی بیان می کرد که باید باب شکنجه باید مسدود باشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص383.](http://lib.eshia.ir/10083/6/383/) [↑](#footnote-ref-3)
4. رافع بن عمرو الغفاری قَالَ: كُنْتُ وَأَنَا غُلَامٌ أَرْمِي نَخْلَنَا - أَوْ قَالَ: نَخْلَ الْأَنْصَارِ - فَأُتِيَ بِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: " يَا غُلَامُ - وَقَالَ ابْنُ كَاسِبٍ: فَقَالَ يَا بُنَيَّ - لِمَ تَرْمِي النَّخْلَ؟ " قَالَ: قُلْتُ: آكُلُ، قَالَ: «فَلَا تَرْمِ النَّخْلَ، وَكُلْ مِمَّا يَسْقُطُ فِي أَسَافِلِهَا» ، قَالَ: ثُمَّ مَسَحَ رَأْسِي، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَشْبِعْ بَطْنَهُ» [↑](#footnote-ref-4)
5. قرب الاسناد؛ ص: 80 [↑](#footnote-ref-5)
6. النوادر؛ ص: 170 [↑](#footnote-ref-6)
7. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص380.](http://lib.eshia.ir/10083/6/380/) [↑](#footnote-ref-7)
8. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص92.](http://lib.eshia.ir/10083/7/92/) [↑](#footnote-ref-8)
9. النجعه فی شرح اللمعه؛ ج 7، ص: 220 [↑](#footnote-ref-9)